

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال هفتم، شماره ۲۵، پاییز ۱۳۹۳
صفحات: ۲۷-۱
تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۶/۸

چین؛ ابر قدرت شدن و چالش‌های آن

دکتر بهاره سازمند* / گلناز نریمانی**

چکیده

چین به لحاظ مجموعه‌ای از عوامل، پتانسیل یک قدرت بزرگ را دارد. این عوامل دربرگیرنده مؤلفه‌های متعددی مثل اقتصاد بسیار قوی، جمعیت زیاد، سرزمین وسیع، آهنگ توسعه بی نظیر، سلاح هسته‌ای، حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل و موقعیت ژئوپولیتیکی است. با وجود چنین قابلیت‌هایی، هنوز نمی‌توان در قیاس با ایالات متحده و یا اتحاد شوروی در دوره جنگ سرد، از چین به عنوان یک ابرقدرت جهانی یاد کرد. می‌توان این ایده را با بیان شواهد و نمونه‌های متعددی اثبات کرد. از جمله این موانع و مشکلات می‌توان به مسائل جامعه داخلی چین؛ مثل فقر گسترده در چین، نقض فاحش حقوق بشر، فساد اداری و سیاسی، مشکلات ناشی از آلودگی محیط زیست اشاره داشت. از سوی دیگر، از لحاظ منطقه‌ای و بین‌المللی گفته می‌شود که چین قادر به حل بسیاری از منازعات پیرامون خود نیست، این کشور نقش محوری در دستور کارهای جهانی ندارد، در نهادهای بین‌المللی کشور چین عمدتاً وضعیت همراهی یا دنباله روی با غرب یا حداکثر موضعی بی طرفانه یا خنثی را در مدیریت بحران‌های بین‌المللی اتخاذ می‌کند و کمتر دیده شده است که این کشور فعالانه طراح الگوهای مدیریت امنیت جهانی باشد.

کلید واژه‌ها

چین، ابر قدرت، آمریکا، مشکلات داخلی، متن منطقه‌ای نامساعد.

* عضو هیات علمی و دانشیار گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ایران
bsazmand@ut.ac.ir

** کارشناسی‌ارشد رشته روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ایران
golnaznarimani@gmail.com

مقدمه

در طول دو دهه گذشته پژوهش‌ها و تحقیقات زیادی در حوزه روابط بین‌الملل در مورد نظم حاکم بر روابط بین‌الملل و تغییرات به وجود آمده در آن صورت گرفته است. خیزش عظیم چین در دهه‌های گذشته با توجه به رشد عظیم اقتصادی آن و توان تأثیرگذاری آن در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی سبب تلاش تحلیل‌گران برای بررسی و تحلیل این مسأله شده است. عده‌ای بر این باور هستند که جهان در حال گذار از نظم سنتی با هژمونی برتر ایالات متحده آمریکا به نظم جدید با بازیگری قدرت‌های بزرگ دیگری از جمله چین است که این مسأله نشان از قدرت رو به افول آمریکا است و تا جایی پیش رفته‌اند که چین را ابرقدرت آینده لقب داده‌اند. در این راستا، روابط دوسویه بین آمریکا یعنی تنها ابرقدرت حاکم و چین که مهم‌ترین قدرت در حال ظهور است، را مهم‌ترین مؤلفه حاکم بر روابط بین‌الملل از حیث تأثیرات و پیامدهای آن بر روابط و سیاست حاکم بر جهان می‌دانند. بسیاری از متفکران بر آنند که چین به عنوان پرجمعیت‌ترین کشور جهان و با دارا بودن بیشترین رشد اقتصادی در دنیا، و هم‌چنین با توجه به ظرفیت‌های عظیم سیاسی، اقتصادی و اخیراً ظرفیت رو به رشد نظامی آن، توانایی به چالش کشیدن هژمون آمریکا را خواهد داشت. چین که تا پانزده سال پیش یک کشور منطقه‌ای و سرگرم مسائل اولیه امنیت و داخلی خود بود، هم‌اکنون در طیفی از مسائل جهانی مانند محیط زیست، امنیت انرژی، ثبات نظام پولی بین‌المللی، مبارزه با تروریسم، مسائل بهداشتی و جلوگیری از گسترش تسلیحات هسته‌ای فعال است.

می‌توان در ابتدا با بررسی و برشمردن مؤلفه‌ها و شاخص‌های قدرت بزرگ بودن و سنجش کمیت و کیفیت این معیارها نزد چین، توصیفی از قدرت کنونی چین انجام داد. سپس به مشکلات و موانع داخلی چین مثل موضوع فقر گسترده ناشی از جمعیت زیاد یا موضوع نقض گسترده حقوق بشر در این کشور که طبعاً بر پرستیژ و توان تأثیرگذاری آن در نزد دیگر کشورها و نهادهای بین‌المللی تأثیر منفی می‌گذارد، اشاره کرد. همچنین، مشکلات منطقه‌ای چین مثل مسأله تایوان، اختلاف با ژاپن بر سر جزایر دیائویو و عدم توان چین در جلوگیری از دخالت‌های دیگر قدرت‌ها از جمله آمریکا در حوزه آسیا - پاسیفیک به توان ابرقدرت بودن چین لطمه‌های فراوانی وارد کرده است و این ایده را که چین یکی از ابرقدرت‌های آینده است و توان مقابله با هژمونی آمریکا را دارد، به چالش می‌کشد. درست است که چین دارای اقتصاد بسیار قوی، جمعیت زیاد، سرزمین وسیع، سلاح هسته‌ای، حق وتو در شورای امنیت سازمان

چین؛ ابر قدرت شدن و چالش‌های آن

ملل به عنوان شاخص‌های برای قدرت بزرگ بودن، است؛ اما از طرفی متن داخلی^۱ و متن منطقه‌ای^۲ نامساعد نیز مانع از تحقق ابرقدرتی چین بوده است. با توجه به قابلیت چین در نگاه متفکران برای تزریق نوعی نظم جدید بین‌المللی و ایفای نقش ابر قدرتی که هژمون آمریکا را به چالش بکشد و نیز تأثیر این کشور در امور جاری و آتی روابط بین‌الملل، ضرورت دارد که با دیدی واقع بینانه به رصد و شناسایی توانایی‌ها و ناتوانی‌های چین در عرصه روابط و سیاست خارجی و داخلی این کشور پرداخته شود. با توجه به موضوعات فوق این سؤال پیش می‌آید که علت اصلی این که چین را نمی‌توان یک ابرقدرت همانند آمریکا و شوروی در دوران جنگ سرد قلمداد کرد، چیست؟ به عبارتی، پرسش این پژوهش این است که آیا چین قابلیت تبدیل به یک ابرقدرت را دارا می‌باشد یا خیر؟ در پاسخ به سؤال فوق، این فرضیه مورد آزمون قرار می‌گیرد که متن داخلی و منطقه‌ای نامساعد مانع از تبدیل چین به یک ابر قدرت جهانی شده است. برای بررسی فرضیه فوق این مقاله در سه بخش تنظیم می‌شود؛ در ابتدا به چارچوب نظری این مقاله اشاره خواهیم داشت، سپس وضعیت موجود چین از لحاظ منابع قدرت به عنوان یک قدرت در حال ظهور را بررسی کرده و در بخش پایانی زمینه‌های داخلی و منطقه‌ای نامساعدی را که در مسیر تبدیل شدن چین به یک ابر قدرت مانع ایجاد کرده اند، بررسی خواهیم کرد.

گفتار اول: چارچوب نظری

برای درک فرایند تبدیل یک کشور به قدرت بزرگ می‌توان بر دو دسته از نظریه‌ها تأکید کرد. یکی از این نظریه‌ها رئالیسم ساختاری است. این نظریه بعنوان یک نظریه محافظه کار، ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ را امری تدریجی قلمداد کرده و بر آن است که در هر حالت ساختار سیستم حفظ می‌گردد. از این روی، تحول در سیستم گاهی ناشی از ظهور یک بازیگر قدرتمند جدید از درون و گاهی محصول سقوط یا خروج یک بازیگر از سیستم می‌باشد. همچنین، مسأله مهم آن است که اصل سیستم و عناصر و خصایص آن از جمله آنارشی حفظ می‌شود (Mingst, 1999: 93).

1. Domestic Context

2. Regional Context

در همین چارچوب و در درون سیستم بین الملل، بازیگران دارای پتانسیل، در تلاش هستند تا قدرت خود را از ابعاد مختلف به حداکثر برسانند. دست یابی به قابلیت‌های نظامی تعیین کننده، از جمله سلاح‌های هسته‌ای بخش مهمی از این فرایند محسوب می‌شود. داشتن قابلیت‌های هسته‌ای نظامی در کنار توانمندی‌های اقتصادی و اجتماعی می‌تواند یک کشور را به رده یا جایگاه قدرت بزرگ برساند و از این روی در بازتوزیع قدرت در درون سیستم بین الملل نقش داشته باشد. این گونه است که موازنه قوای بین الملل شکل می‌گیرد (Herrell, 2006: 5). در کنار نظریه واقع گرایی ساختاری یکی دیگر از قالب‌های نظری دیگر که می‌تواند فرایند شکل‌گیری یک قدرت بزرگ را شرح دهد، رویکرد لیبرالیسم نهادگرا است. علی‌الاصول، در رویکرد لیبرالیسم تحول در سیستم امری طبیعی است این تحول می‌تواند ناشی از ظهور تکنولوژی‌های جدید، طرح دستورکارهای جدید بین‌المللی و نقش آفرینی بازیگران بین‌المللی غیر دولتی باشد (Mingst, 1999: 94). بر این اساس، یک کشور زمانی قابلیت کسب جایگاه قدرت بزرگ در سیستم بین الملل را دارد که از نظر صنعتی و تکنولوژی رشد قابل توجه داشته باشد و بتواند در ایجاد هنجارها و وضع قوانین و شکل دهی به نهادها و رویه‌های بین‌المللی مؤثر باشد (Hurrell, 2006: 6). این مسأله یعنی هنجارسازی که از آن به قدرت نرم یاد می‌کند، اهمیت بسیار زیاد در دنیای امروز دارد. دنیای که آن را با مفهوم جهانی شدن تجزیه و تحلیل می‌کنند.

باری بوزان در کتاب «ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ» معیارهایی را برای یک قدرت بزرگ لازم می‌داند. این معیارها که کم و بیش با استدلال‌های دو رویکرد رئالیسم ساختاری و لیبرالیسم همخوانی دارد عبارتند از اینکه یک قدرت بزرگ توان بالقوه و بالفعل آن را داشته باشد که در مقیاس جهانی عمل کند، نشان دهد که از چنین جایگاهی برخوردار است و دیگر قدرت‌های بزرگ جایگاه ابرقدرتی او را بپذیرند و در فرایندهای ایجاد امنیت و امنیت زدایی فعال باشد (بوزان، ۱۴۲، ۱۳۹۰-۱۵۲). در هر حال، رویکردهای رئالیستی و لیبرالیستی هر کدام زوایایی از فرایند تبدیل یک کشور به قدرت بزرگ را گشوده‌اند. بی تردید وجود قابلیت‌های اقتصادی و صنعتی، منابع انسانی کافی از لحاظ کمی و کیفی، فقدان تنش‌های داخلی، قابلیت مدیریت بحران‌های منطقه‌ای، قدرت نظامی و بویژه هسته‌ای و توان هنجارسازی بین‌المللی یا قدرت نرم از لوازم ظهور یک قدرت بزرگ است. بر این اساس است که می‌توان استدلال کرد کشور چین دارای بخشی از این قابلیت‌ها بوده، اما از بخش مهمی از این لوازم محروم است.

گفتار دوم: چین؛ قدرت در حال ظهور

دولت‌ها دائماً بر حسب اندازه‌ای که دارند، مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. در ادبیات سیاست بین‌الملل همیشه با مفاهیمی چون ابرقدرت، قدرت‌های متوسط، قدرت‌های کوچک و دولت‌های ذره‌ای مواجهه هستیم. ویژگی‌هایی چون جمعیت، قلمرو و تولید ناخالص ملی؛ اساس قدرت و طبقه‌بندی دولت‌ها را نشان می‌دهند. به عبارتی، ابعاد اصلی قدرت یک کشور را سرزمین، جمعیت، اقتصاد و توانایی نظامی تشکیل می‌دهد و خودپنداری یک دولت و نحوه تلقی دیگران از او تا حد زیادی مبتنی بر ابعاد مذکور می‌باشد (راست و استار، ۱۳۸۱: ۱۸۷). ابر قدرت به کشوری گفته می‌شود که دارای موقعیت ممتازی در روابط بین‌الملل باشد و توانایی تأثیرگذاری در طرح‌ها و رخدادها در مقیاس جهانی را داشته باشد. به‌طور سنتی ابرقدرت مرحله بالاتر از قدرت بزرگ محسوب می‌شود. آلیس لایمن میلر، استاد رشته امور امنیت ملی در مرکز کارشناسی‌ارشد نیروی دریایی آمریکا، ابر قدرت را کشوری توصیف می‌کند که دارای توانایی لازم برای پروژه‌های نیازمند به قدرت بالا و اثر گذار در هر نقطه از جهان باشد، حتی در برخی مواقع، این توانایی‌ها را برای استفاده در چندین منطقه از جهان به‌طور همزمان داشته باشد و قادر به ایجاد یک هژمونی در جهان باشد. پس از جنگ سرد عقیده عمومی بر این شد که تنها ایالات‌متحده آمریکا، معیارهای یک ابرقدرت را دارد. اگر چه مناقشاتی در مورد از دست رفتن موقعیت ابرقدرتی آمریکا مطرح می‌باشد. موضوع مورد مناقشه دیگر موقعیت روسیه، چین، اتحادیه اروپا و هند به‌عنوان ابر قدرت‌های بالقوه می‌باشد که به‌عنوان ابر قدرت‌ها در قرن بیست و یکم مطرح شده‌اند. پس از افزایش روابط بین‌المللها مختلف ایده جایگزینی جهان چند قطبی به جای ابرقدرت‌ها مطرح شده است. ابر قدرت بودن، مستلزم داشتن قابلیت‌های گسترده‌ای است که بتوان در کل نظام بین‌الملل آن‌ها را بکار گرفت. ابرقدرت‌ها باید دارای قابلیت‌های نظامی- سیاسی و اقتصادی درجه یک برای حمایت از این‌گونه توانایی‌ها باشند. آنها باید بتوانند از نظر نظامی و سیاسی به کل جهان دسترسی داشته و قدرت خود را اعمال کنند. آن‌ها نیاز دارند خود را ابرقدرت ببینند و دیگران در گفتار و رفتار این مقام آن‌ها را بپذیرند. ابرقدرت‌ها باید در فرایندهای امنیتی کردن و غیر امنیتی کردن در تمام یا تقریباً همه مناطق نظام در هیأت تهدیدکننده، تضمین‌کننده، متحد یا مداخله کننده بازیگران فعالی باشند. ابر قدرت‌ها جز در نظام‌های بین‌المللی به شدت ستیزشی منبع ارزش‌های همگانی لازم برای تقویت جامعه بین‌المللی‌اند. مشروعیت آن‌ها به عنوان ابر قدرت، عمیقاً به موفقیت آن‌ها در

تثبیت مشروعیت چنین ارزش‌هایی وابسته است (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۴۴). قدرت بزرگ شدن از نظر قابلیت‌ها و رفتار اسباب کمتری لازم دارد، قدرت‌های بزرگ لزوماً نباید در همه بخش‌ها قابلیت‌های بالایی داشته باشند و همین طور لازم نیست در فرایندهای امنیتی کردن در تمام حوزه‌های نظام بین الملل حضور فعال داشته باشند. قدرت‌های بزرگ خود را فراتر از قدرت‌های منطقه‌ای می‌دانند و معمولاً قادرند در بیش از یک منطقه عمل کنند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۴۵). اگرچه شدت رقابت میان قدرت‌های بزرگ کم و زیاد خواهد شد، اما آن‌ها همواره از یکدیگر واهمه دارند و بر سر کسب قدرت به رقابت می‌پردازند. هدف عمده ای که در رأس اهداف هر دولتی قرار دارد به حداکثر رساندن سهم خود از قدرت جهانی است که به معنای به‌دست آوردن قدرت به زیان دول دیگر می‌باشد. اما قدرت‌های بزرگ صرفاً درصدد آن نیستند که از همه، قدرتمندتر جلوه کنند، گرچه حصول چنین برآیندی بسیار خوشایند است، بلکه هدف نهایی آنها این است که هژمون، یعنی تنها قدرت بزرگ در نظام بین الملل باشند (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۲).

قدرت‌های بزرگ در پی یافتن فرصت‌هایی برای تغییر نحوه توزیع قدرت جهانی به نفع خود می‌باشند. آن‌ها اگر قابلیت‌های لازم را داشته باشند این فرصت‌ها را به چنگ خواهند آورد. به عبارت ساده‌تر، قدرت‌های بزرگ همواره آماده تهاجم‌اند. همینین، قدرت‌های بزرگ نه تنها در پی افزایش قدرت خود به بهای کاهش قدرت دول دیگر هستند؛ بلکه تلاش می‌کنند تا از افزایش قدرت رقبا به بهای کاهش قدرت خودشان نیز جلوگیری نمایند (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۳). به همین خاطر، یکی از مهمترین واژه‌هایی که در حوزه علوم سیاسی و روابط بین الملل به کرات در مورد آن صحبت شده و اندیشمندان مختلف سعی در ارائه یک تعریف از آن داشته‌اند، واژه قدرت است. از نگاه‌های مورگنتا؛ همه دولت‌ها در نظام بین الملل به دنبال کسب، حفظ و افزایش قدرت خود می‌باشند (قوام، ۱۳۷۸: ۶۰-۵۹). مرشایمر در کتاب تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، استدلال می‌کند که همه دولت‌ها در نظام بین‌الملل به دنبال افزایش قدرت خود هستند و این امر تا بدانجا ادامه پیدا می‌کند تا آن دولت تبدیل به هژمونی شود. از دید مرشایمر، هژمون صرفاً می‌تواند منطقه‌ای باشد نه جهانی. وقتی یک هژمون (هژمون منطقه‌ای) شکل گرفت، از بوجود آمدن همسنگ خود (هژمون منطقه‌ای) در سایر مناطق خودداری می‌کند (مرشایمر، ۲۰۰۱). بعد از فروپاشی شوروی، رهبران چین با این تصور که جهان چند

قطبی است و قدرت آمریکا در حال نزول است، هم به توازن داخلی^۳ و هم به توازن خارجی^۴ دست زدند تا برای برخورد احتمالی در آینده درمقابل آمریکا ایستادگی کنند. از لحاظ داخلی چین اقدام به افزایش ظرفیت‌های اقتصادی و نظامی داخلی کرد و از لحاظ خارجی این کشور به اتحاد‌های نظامی علیه ایالات متحده دست زد. دیپلماسی چندجانبه^۵ و همکاری جویانه چین در دهه ۱۹۹۰ نشان از این امر است (He, 2009). به عقیده برخی از نویسندگان، چین در پی دستیابی به هژمونی است. اما این نکته را باید مدنظر داشت که این هدف چین با روابط آن با دولت‌های اصلی نظام بین‌الملل و تمایلات هژمونیک و رهبری آنان در تضاد می‌باشد. این دولت‌ها، ایالات متحده، روسیه، ژاپن و هند می‌باشند. تمایز میان توانایی‌ها و تمایلات هژمونیک بسیار مهم است. منطقه آسیا نسخه جدید بازی بزرگ، این بار میان چهار بازیگر: ایالات متحده، چین، روسیه و ژاپن (و پنج بازیگر، اگر هند رانیز در نظر بگیریم) می‌باشد (Harris, 2006: 481-492). خیزش عظیم چین در دهه‌های گذشته با توجه به رشد عظیم اقتصادی و توان تأثیرگذاری آن در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی سبب تلاش تحلیل‌گران برای بررسی و تحلیل ابعاد قدرت‌گیری این کشور شده است، اما چیزی که واضح است این است که قدرت دارای یک سری شاخص‌ها است. از لحاظ تاریخی قدرت همیشه با معیارهایی چون جمعیت و وسعت سرزمینی یک کشور، توان صنعتی و رشد اقتصادی، نیرو و تکنولوژی پیشرفته نظامی و هویت ملی و فرهنگی قوی سنجیده شده است. در ادامه نگاهی به شاخص‌های قدرت چین در زمینه جمعیت و سرزمین، بعد اقتصادی و قدرت روبه رشد نظامی این کشور به عنوان مهم‌ترین مؤلفه‌های قدرت چین خواهیم داشت.

۱- جمعیت و سرزمین: هر چند صرف اندازه یا قلمرو سرزمینی به تنهایی دولتی را در مقوله قدرت بزرگ قرار نمی‌دهد، ولی اندازه بزرگ می‌تواند پایه ای برای داشتن جمعیت بزرگ، صنعت بزرگ و منابع طبیعی و غذای کافی باشد. اندازه بزرگ یک کشور به آن، همانند روسیه و چین؛ عمق استراتژیک و قابلیت دفاع می‌دهد. جمعیت بزرگ نیز می‌تواند برای کشوری مایه قدرت و یا احیاناً ضعف باشد. در مورد جمعیت غیر از اعداد و ارقام باید به پارامترهایی چون سن، جنسیت و توزیع فضایی جمعیت و کیفیت جمعیت از لحاظ سواد، مهارت و بهداشت نیز

3. Internal Balancing
4. External Balancing
5. Multilateral Diplomacy

توجه کرد (راست و استار، ۱۳۸۱: ۱۸۹-۱۸۸). کشور چین با مساحت تقریب ۹/۶ میلیون مترمربع و جمعیتی بالغ بر یک میلیارد و سیصد و سی و شش میلیون نفر، از لحاظ مساحت سومین و از لحاظ جمعیت اولین کشور جهان است. داشتن وسعت زیاد و مرزهای مشترک با کشورهای متعدد، وجود دریاها و جزایر متعدد در اطراف چین و منابع طبیعی فراوان از جمله زغال سنگ، سنگ آهن، نفت و گاز از لحاظ استراتژیک به جایگاه این کشور موقعیت ویژه‌ای بخشیده است. از لحاظ جمعیتی، ۵۷/۴ از جمعیت چین در سن ۲۵ تا ۶۴ سالگی قرار دارند (February, 2013:21, CIA World Fact book) که این باعث شده است که این کشور دارای نیروی کار فراوان و ارزانی باشد و این امر مؤلفه تأثیر گذاری در حوزه قدرت ملی و توان تولیدی اقتصادی این کشور محسوب می‌شود.

۲- رشد اقتصادی: قدرت اقتصادی یک کشور را با معیارهایی همچون محاسبه مقدار تولید ناخالص ملی، دسترسی به مواد خام و منابع انرژی مثل نفت، گاز، زغال سنگ، اورانیوم، آب کافی و زمین حاصلخیز، تکنولوژی و صنعت پیشرفته و معیارهای دیگری می‌سنجند. جمهوری خلق چین در ۱۶ سال منتهی به سال ۱۹۹۲، به طور متوسط رشدی معادل ۹۰ درصد در تولید ناخالص ملی داشته است که در تاریخ معاصر اگر بی سابقه نباشد، کم نظیر است (آقایی، ۱۳۸۴: ۵۸ - ۵۷). فرید زکریا در کتاب جهان پسا آمریکایی بیان می‌کند که در حال حاضر مجموعه ای از عوامل چین را به کشوری منحصر به فرد تبدیل کرده است: یکی از بزرگترین کشورهای جهان، پرسرعت ترین اقتصاد در حال رشد، بزرگترین تولید کننده، دومین مصرف کننده، بزرگترین پس انداز کننده و دومین هزینه کننده نظامی (زکریا، ۱۳۸۸: ۱۱۱). این عبارت از زکریا به خوبی بیانگر نقش و جایگاه چین در اقتصاد جهانی است. دیوید دالر مدیر بانک جهانی در مقاله «فقر، نابرابری و نابرابری اجتماعی در چین در طول دوران اصلاحات اقتصادی» این سؤال را مطرح می‌کند که چرا چین رشد سریع تری نسبت به سایر نقاط در حل توسعه آسیا داشته است و دارد؟ سپس پاسخ می‌دهد که این سؤال پیچیده ای است و شامل فاکتورهای متعددی است؛ او سه دسته از عوامل را در این خصوص برجسته می‌داند، اول اینکه چین دارای پایگاه بهتری از سرمایه و نیروی انسانی نسبت به همسایگان خود است؛ دوم اینکه این کشور در امر تجارت خارجی و سرمایه گذاری بسیار بهتر و بازتر از هند و دیگر مناطق آسیا عمل کرده است و در نهایت شرایط سرمایه گذاری بهتری را برای بخش خصوصی ایجاد کرده است (Doller, 2007). صرف نظر از اینکه مجموع چه عوامل و فاکتورهایی سبب ارتقاء موقعیت چین

چین؛ ابر قدرت شدن و چالش‌های آن

شده است که نیاز به بررسی کامل در جای دیگری دارد؛ اما چیزی که واضح است این است که میانگین رشد اقتصادی سالانه حدود ۱۰ درصدی چین، موجب شگفت جهانیان شده است، به علاوه با پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ و تصویب قوانین مربوط به حقوق مالکیت خصوصی در سال ۲۰۰۷ این روند ادامه و تقویت شده است. هم‌اکنون میزان ذخیره ارزی چین بالغ بر سه هزار میلیارد دلار است که این میزان سه برابر ژاپن و دو برابر اتحادیه اروپا است، به علاوه، این کشور به بزرگترین مقصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تبدیل شده است. آمار منتشر شده از سوی اداره ملی مدیریت برارز خارجی در چین نشان می‌دهد که تا پایان سال ۲۰۱۲، سرمایه‌گذاران خارجی به صورت مستقیم ۸۱ میلیارد و ۱۵۲ میلیون دلار در نهادهای مالی و بانکداری چین سرمایه‌گذاری کرده‌اند. این میزان در مقایسه با سال ۲۰۱۱ میلادی ۱۲ میلیارد و ۷۲۱ میلیون دلار بیشتر شده که ۱۸.۵ درصد افزایش داشته است. تحلیل‌گران معتقدند که با توجه به مطلوب بودن وضعیت کلی اقتصاد چین، تکمیل ساختار صنایع کشور، بهبود محیط سرمایه‌گذاری، چین در استفاده از سرمایه خارجی از لحاظ ساختاری، کیفیت و سطح، به شکلی مطلوب توسعه می‌یابد. در گزارش سرمایه‌گذاری جهانی سال ۲۰۱۱ که از سوی کنفرانس توسعه تجارت سازمان ملل منتشر شد، آمده است: مبلغ سرمایه‌گذاری چین در سال ۲۰۱۰، شامل ۵.۲ درصد مبلغ کل سرمایه‌گذاری جهان بوده و برای نخستین بار از ژاپن و بریتانیا، پیشی گرفته و در مقام پنجم جهان قرار گرفته است. طی سال ۲۰۱۰ آمریکا ۳۶۵ میلیارد دلار در کالاها و خدمات از سوی چین هزینه کرد، در حالی که چینی‌ها ۹۲ میلیارد دلار در کالاها و خدمات آمریکایی‌ها هزینه کردند. در سال ۲۰۱۲ م. ارزش تجارت خارجی این کشور به رقم سه هزار و ۸۷۰ میلیارد دلار رسیده است که در این زمینه از آمریکا پیشی گرفته و در رده اول جهان ایستاده است. صاحب‌نظران چینی و خارجی پیش بینی می‌کنند که اقتصاد چین در سال ۲۰۱۳ بهتر از ۲۰۱۲ و رشد اقتصادی کشور در مقایسه با ۲۰۱۲ بیش از ۸ درصد باشد. براساس پیش‌بینی آکادمی علوم اجتماعی چین، در صورتی که اوضاع منطقه یورو در سال ۲۰۱۳ به طور چشم‌گیری رو به وخامت نگذارد و آمریکا بتواند از مساله «پرتگاه مالی» جلوگیری کند، به دنبال تأثیر تدریجی تدابیر چین برای تثبیت رشد اقتصادی، در سال ۲۰۱۳ رشد با ثبات و ملایم اقتصاد چین تحقق می‌یابد و نسبت رشد جی

دی پی^۶ به حدود ۲/۸ در صد می‌رسد. سازمان همکاری و توسعه اقتصادی پیش بینی کرده است که چین تا سال ۲۰۱۶ به بزرگترین قدرت اقتصادی جهان تبدیل شده و از آمریکا پیشی می‌گیرد.^(۱)

۳- قدرت نظامی: یکی از کلیدی ترین ابعاد قدرت و عوامل حفظ امنیت کشورها، توان و قدرت نظامی آن کشور است. قدرت نظامی را با شاخص‌هایی مثل میزان هزینه‌ها و مصارف نظامی که همان بودجه نظامی یک کشور است و کم و کیف زرادخانه‌های هسته‌ای و سلاح‌های متعارف و امثال آن می‌سنجند. در طول یک دهه گذشته، مسائل مربوط به توسعه و نوسازی ارتش و حوزه نظامی، دست یابی به تکنولوژی‌های جدید نظامی و دفاعی، فروش جنگ افزار به کشورهای جهان سوم، حصول موفقیت‌های چشمگیر در ساخت و آزمایش موشک‌های بالستیک قاره پیما، زیر دریایی‌های اتمی و پرتاب ماهواره‌ها به فضا و روند افزایشی اختصاص سالانه بودجه به حوزه نظامی در چین توجه بسیاری از جهانیان را به خود معطوف ساخته است. مرشایمر، یکی از نظریه پردازان رئالیسم تهاجمی معتقد است که اگر چین به یک قطب نیرومند اقتصادی تبدیل شود، به طور حتم، توان اقتصادی خود را به توان نظامی تبدیل کرده و برای تسلط بر آسیای شمال شرقی به تکاپو می‌افتد. اینکه چین کشوری دموکراتیک و به طور کامل ادغام شده در اقتصاد جهانی باشد یا برعکس خودکامه و خودبسند، تأثیر ناچیزی بر رفتار آن خواهد داشت، زیرا دموکراسی‌ها هم درست به اندازه دیکتاتورهایها به مسأله امنیت اهمیت می‌دهند و هژمونی بهترین راه برای تضمین بقای دولت‌ها می‌باشد. نه آمریکا و نه همسایگان چین در مقابل افزایش روز افزون قدرت چین بی کار نمی‌نشینند، بلکه سعی در مهار چین و چه بسا سعی در تشکیل ائتلافی توازن بخش خواهند کرد تا به این هدف نایل آیند. به طور خلاصه، با افزایش قدرت چین سرنوشت محتوم چین و آمریکا دشمنی با یکدیگر خواهد بود (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۴-۵). شتاب توسعه و نوسازی حوزه نظامی در چین و تقویت و اختصاص دادن بودجه بالا به آن موجب واکنش‌ها و نگرانی‌های عمده برای ایالات متحده آمریکا و طرح مباحث گوناگون در سطح روابط دو کشور شده است. مشکل عمده ای که در سطح روابط چین و آمریکا وجود دارد، عدم شفافیت سازی چین در خصوص توان و قابلیت‌های نظامی خود است که باعث سوء ظن آمریکا و همسایگان چین در خصوص توان روبه رشد نظامی این کشور و

6. GDP

چین؛ ابر قدرت شدن و چالش‌های آن

احتمالاً نیات پنهانی در پس سیاست‌های تقویت توان نظامی است. به عبارتی، حوزه نظامی به دلیل عدم شفافیت و سوء اعتماد دو طرف به یکدیگر، به حساس‌ترین حوزه در روابط چین و آمریکا تبدیل شده است، تا حدی که عده‌ای برآنند که در صورتی که این دو کشور در این خصوص به توافق نرسند و همدیگر را دشمن فرض کنند، امکان بروز فضای جنگ سرد بین آمریکا و چین وجود خواهد داشت. در خصوص توان و قابلیت نظامی چین، بسیاری از تحلیل‌گران برای این باورند که فرایند رشد و توسعه اقتصادی چین در حال اشاعه و سرریزی به حوزه نظامی است. چین ارتش خود را به منظور بهینه کردن سازمان امور نظامی و افزایش کیفیت ارتش کاهش خواهد داد. به علاوه، این مسأله را نیز نباید از یاد برد که چین با آزمایش اولین سلاح هسته‌ای خود در دهه ۱۹۶۰، یکی از قدرتهای بزرگ هسته‌ای می‌باشد. چین با هزینه‌های نظامی ۱۰۰ میلیارد دلاری در سال ۲۰۰۹، مقام دومین هزینه‌کننده نظامی جهان بعد از آمریکا را دارد، بودجه نظامی چین برای سال ۲۰۱۲ بین ۱۲۰ تا ۱۸۰ میلیارد دلار برآورد شده است. همچنین، این کشور در مقام چهارمین صادرکننده سلاح در جهان قرار دارد. تولید زیر دریایی اتمی فوق پیشرفته و توان رقابت با آمریکا در فضای خارج از جو زمین نیز بیانگر قدرت رو به تزاید چین در حوزه نظامی است.^(۲) در دهه‌های ۱۹۹۰ با تفوق طرفداران مکتب تهدید چین یا مهار آن در آمریکا، سیاست‌هایی در مورد چین اتخاذ شد که هدف عمده‌ی آن‌ها، کند کردن روند «ظهور»^۷ چین بود. امضای «توافق‌نامه ۱۹۹۶ کلینتون-هاشیموتو»^۸ برای تقویت رویکرد ائتلافی با ژاپن، ارتقای سطح روابط با هند، جنوب شرق آسیا، کشورهای سابق و استرالیا نمونه‌ای از تحرکات آمریکا برای مهار چین بود (سازمند، ۱۳۹۰: ۲۵۹).

گفتار سوم: چالش‌ها و معضلات پیش روی چین

همان‌طور که اشاره شد، چین به‌منظور رسیدن به جایگاه ابرقدرتی با یک سری از مشکلات، معضلات و موانع مختلف روبه‌رو است، که علی‌رغم قدرت روبه‌رشد این کشور در زمینه‌های مختلف و داشتن فاکتورهای اساسی قدرت‌مند بودن، در نهایت بر ظرفیت بالقوه و بالفعل آن به منظور دست‌یابی به جایگاه ابر قدرت بودن تأثیرات سوئی داشته و خواهد داشت. این مشکلات عبارتند از:

7. Rise

8. Clinton- Hashimoto Agreement

۱- موانع و مشکلات داخلی چین

در خصوص موانع و مشکلات جامعه داخلی چین که بر پرستیژ بین‌المللی چین و توان این کشور تأثیر سوئی داشته است، می‌توان به موضوعاتی مثل فقر گسترده در چین، نقض فاحش حقوق بشر در این کشور که ملهم از نظام کمونیستی و ساختار بسته سیاسی آن است، فساد اداری و سیاسی، مشکلات ناشی از آلودگی محیط زیست اشاره داشت. در زمینه فساد این کشور، هم اکنون با فساد اداری افسارگسیخته روبه روست، به طوری که ون جیا بائو نخست وزیر چین مبارزه با فساد را مسأله مرگ و زندگی برای مردم و حزب کمونیست این کشور دانسته است.

۱-۱- فقر گسترده

از مهمترین مسائل داخلی چین با توجه به جمعیت آن که بالغ بر یک میلیارد و سیصد میلیون نفر است، موضوع فقر گسترده در این کشور است. با وجود آن که آمارهای منتشر شده از سوی مقامات چینی بر شش برابر شدن درآمد سرانه افراد در سال ۲۰۰۸ و کاهش آمار فقرا از حدود ۲۶۰ میلیون به ۱۴ میلیون حکایت دارد، اما موضوع فقر همچنان به عنوان یک معضل جدی داخلی به خصوص در سطح مناطق روستایی چین مطرح است، که این مشکل یعنی فقر در مناطق روستایی نیز از توسعه نامتوازن اقتصادی بین بخش‌های مختلف جامعه و مناطق شهری و روستایی و نواحی شرقی و غربی این کشور حکایت دارد. با مهاجرت تعداد زیادی از کشاورزان از روستاها به شهرهای صنعتی و پر جمعیت، چین با یک جمعیت ۳۰۰ میلیونی کارگران مهاجر مواجه است، مشکلی که در صورت کاهش رشد اقتصادی چین و عدم برنامه ریزی دقیق برای آن می‌تواند به چالشی اساسی برای رهبران این کشور در خصوص بیکاری و تشدید فقر منجر شود. علیرغم رشد متوسط ۹/۸ درصدی تولید ناخالص داخلی و ۵۰ برابر شدن درآمد سرانه افراد در طول سه دهه گذشته براساس آمارهای منتشر شده، که حاکی از پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در خصوص کاهش فقر و افزایش شاخص‌های توسعه انسانی در این کشور است؛ اما چین در خصوص توسعه انسانی با مشکلات قابل توجهی مواجهه است. در رتبه بندی منتشر شده از سوی سازمان ملل متحد در خصوص شاخص توسعه انسانی در کشورهای مختلف که در سال ۲۰۱۰ منتشر شده است، چین در رتبه ۸۹ قرار دارد. شاخص امید به زندگی در این کشور ۷۳ سال، نرخ مرگ و میر نوزادان در این کشور ۲۰-۲۵ در هزار است و در حدود ۹۰ درصد جمعیت سواد خواندن و نوشتن دارند. که با توجه به رشد سریع

چین؛ ابر قدرت شدن و چالش‌های آن

اقتصادی در چین بیانگر ضعف‌ها و کاستی‌های عمده در توسعه انسانی این کشور است و حاکی از آن است که توسعه انسانی در این کشور در وضعیت مطلوبی قرار ندارد. علاوه بر این، همانند مبحث فقر در این کشور، یکی از معضلات عمده رشد نابرابری‌های توسعه انسانی در میان مناطق شهری و روستایی و همچنین بین مناطق شرق و غرب است، که این امر با توجه به کاهش خدمات بهداشت عمومی و نظام آموزشی در مناطق روستایی و همچنین تفاوت بسیار زیاد بین درآمد سرانه بین شهر و روستا تشدید شده است. نابرابری‌های سطح درآمد در چین در طول چهار دهه گذشته بیش از ۵۰ درصد افزایش یافته است. این مسائل باعث شده است تا از چین به عنوان یکی از نابرابرترین جوامع در جهان یاد شود.^(۳)

۲-۱- بحران مشروعیت و عدم توسعه سیاسی

بحران مشروعیت و عدم توسعه سیاسی همپای توسعه اقتصادی یکی از مهم‌ترین معضلات داخلی جامعه چین است. ساختار سیاسی مبتنی بر انحصار قدرت در دست حزب کمونیست، در کشوری که با سرعت بالای رشد اقتصادی خود در حال مدرن شدن است، روز به روز موجب ایجاد بحران‌ها و ابعاد تازه‌ای از بی‌اعتمادی و کاهش مشروعیت داخلی برای حکومت این کشور تبدیل شده است. ساختار سیاسی بسته در حزب کمونیست این کشور که بزرگترین و قدرتمندترین تشکل سیاسی دنیا است، اجازه مشارکت واقعی مردم و برقراری دموکراسی را نمی‌دهد. این حزب بر بسیاری از جنبه‌های زندگی مردم از جمله مواد درسی مدارس، برنامه‌های تلویزیون، مسکن و اشتغال و حتی تعداد فرزند، نظارت و نفوذ دارد. هم‌اینک فساد و ارتشا، در نهادهای حزبی و دولتی ابعاد گسترده‌ای یافته است و سوء استفاده از قدرت به مشکلی اساسی تبدیل شده است. به ویژه فقدان نهادهای کنترل و نظارت به پاشنه آشیل نظامی تبدیل شده که حزب کمونیست در آن انحصار قدرت را دارد و کوچکترین اثری از اپوزیسیون واقعی نیست، دولت چین پس از حادثه میدان «تین آن من»، سرمایه‌گذاری‌های زیادی در زمینه قانون و اجرای نظم اجتماعی انجام داده است. به طوری که عده‌ای بر این باورند که سرمایه‌گذاری‌های عظیم دولت در جهت تقویت پلیس و نیروهای نظامی، علاوه بر اهداف دیگر به منظور سرکوب شورش‌های داخلی نیز صورت گرفته است.

۳-۱- حقوق بشر

موضوع حقوق بشر در چین به‌عنوان موضوعی اختلاف‌برانگیز بین کشورهای غربی و چین، نیز در ارتباط مستقیم با توسعه نیافتگی سیاسی و حاکمیت حزب کمونیست است. موضوع

حقوق بشر در چین به دلیل تفاوت ماهوی در نظام‌های حاکم بر دو کشور چین و آمریکا، یکی کمونیستی و دیگری لیبرال دموکراسی، در طول دهه‌های گذشته و به ویژه پس از حوادث میدان تیان آن من در ژوئن ۱۹۸۹ که به کشته شدن سه هزار نفر از دانشجویان و مخالفان نظام کمونیستی خواهان آزادی و استقرار دموکراسی منجر شد، همواره به عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های داخلی چین که بر روابط آن با سایر کشورها سایه افکنده است، مطرح است. از مهم‌ترین مواردی که کشورهای غربی و نهادهای حقوق بشری در مورد نقض فاحش حقوق بشر در چین عنوان می‌کنند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: شکنجه، بازداشت و قتل‌های غیر قانونی توسط نیروهای امنیتی، زندانی کردن مخالفان سیاسی با استناد به قوانین بسیار سفت و سخت مربوط به امنیت ملی، اعمال سیاست‌ها و برنامه ریزی‌های کنترل اجباری جمعیت، کنترل دولت بر اطلاعات و رسانه‌ها، آزار و اذیت‌های قومی و مذهبی.

سیاست تک فرزندی در چین، یکی از بحث برانگیزترین سیاست‌هایی است که آرایه وسیعی از نگرانی‌های حقوق بشری را برانگیخته است. عواقب مستقیم این سیاست شامل رسوایی سقط جنین‌های جنسی - انتخابی و کودک کشی‌های زنان است که متأثر از هنجارهای جنسیتی سنتی و آداب و رسوم اجتماعی مرد سالاری که دوست دار پسران بیش از دختران است. در دراز مدت، جامعه چینی از مشکل نسبت نامتوازن جنسی که طیف وسیعی از انشعابات اجتماعی را به همراه دارد، رنج خواهد برد. مسائلی مثل قاچاق زنان و کودکان برای ازدواج اجباری یا بردگی جنسی، هم در داخل و هم در سرتاسر مناطق هم مرز با چین مشاهده شده اند. هم چنین نابرابری‌های جنسیتی سختگیرانه روشهایی را که هم جنس گرایی به عنوان یک عمل غیرطبیعی بدنام شده، به ما یادآوری میکند، که به عنوان یک مسأله بهداشت عمومی به ویژه با توجه به ویروس HIV شکل گرفته است. همچنین، تبعیض جنسیتی خود را در عرصه‌های مختلف اجتماعی نمایان می‌کند. در نیروی کار، زنان از حق برابر بر ملک و بر کار خود محروم شده اند. به علاوه، در آموزش و پرورش نیز فرصت‌های آموزشی ابتدایی با توجه به ناهمواریها و کمبودها در منابع آموزش و پرورش، برای بسیاری از دختران محدود است (Teng, 2009).

یکی دیگر از مهم‌ترین چالش‌های امنیتی داخلی کشور چین در بحث حقوق بشر، موضوع اقلیت‌های قومی و مذهبی واقع در آن کشور است که از مهم‌ترین موارد آن بحث اقلیت‌های جدایی طلب ساکن در استان سین کیانگ این کشور است. این استان چین مساحتی حدود یک

چین؛ ابر قدرت شدن و چالش‌های آن

ششم مساحت کشور چین را دارد. ترکیب جمعیتی آن شامل ۴۵ درصد جمعیت اویغور که مسلمان هستند و ۴۰ درصد چینی‌های هان است. در ژوئیه ۲۰۰۹ با بالا گرفتن جریان درگیری‌های خشونت آمیز میان چینی‌های هان و اقلیت مسلمان اویغور، نزدیک ۲۰۰ نفر کشته شدند. این درگیری‌ها به دنبال کشته شدن دو کارگر اویغور در جنوب چین و عدم پیگیری این حادثه از سوی مقامات چینی که موجب اعتراض مسلمانان اویغور شد، شکل گرفت. دولت چین از سوی نهادهای حقوق بشری از جمله عفو بین‌الملل به بازداشت کردن هزاران معترض اویغوری در جریان اعتراضات ۲۰۰۹ و نقض فاحش حقوق بشر متهم شده است. بعد از شورش‌ها، دولت چین ارتباطات این منطقه با سایر نقاط جهان را قطع کرد و ساکنان منطقه از تلفن، ارسال پیامک و اینترنت محروم شدند. دولت چین، اویغورها را مسبب این ناآرامی‌ها معرفی کرد و گفت اغلب کشته شدگان این شورش‌ها، چینی‌های هان بودند. چین، اسلامگرایان اویغور را به تلاش برای شورش مسلحانه و داشتن ارتباط با گروه‌های مسلح اسلامگرا در پاکستان و آسیای میانه متهم کرده و گفته است که هدف این افراد، جدایی مناطق مسلمان نشین و ایجاد کشور مستقل «ترکستان» است. در مقابل، بسیاری از گروه‌های مدافع حقوق بشر گفته اند که دستگاه‌های تبلیغاتی چین با انتشار اینگونه گزارش‌ها، در صدد توجیه محدودیت‌های شدیدی هستند که دولت بر مسلمانان این کشور تحمیل کرده است. منتقدان حکومت چین در سین‌کیانگ، دولت را متهم می‌کنند که به منظور تغییر در ترکیب قومی این استان و محو فرهنگ بومی آن، «هان‌ها» را به مهاجرت به این بخش از چین تشویق می‌کند. این در حالی است که گروهی از سازمان‌های تندرو که در خارج از چین مستقرند، خواهان جدایی سین‌کیانگ و ایجاد کشور مستقل ترکستان در این منطقه هستند.

با این حال، اروپا و آمریکا نسبت به مسائل حقوق بشر چین تأکیدهای متفاوتی دارند. در حالی که آمریکا نسبت به آزادی زندانیان سیاسی، آزادی مخالفان و آزادی دین متمرکز شده است، اروپایی‌ها در برابری حقوق زن و مرد، آزادی مطبوعات، بهبود شرایط و محیط کار، حذف حکم اعدام و بهبود شرایط زندانیان تأکید دارند. ولی هم آمریکا و هم اتحادیه اروپا در سازمان‌های بین‌المللی بر تغییر شرایط حقوق بشر در چین اصرار ورزیده‌اند. در این میان آمریکایی‌ها از دیپلماسی آشکار و تبلیغات منفی بهره‌برداری کرده و اروپایی‌ها با روش دیپلماسی پنهان، منافع خود را پیش برده‌اند. البته ایالات متحده آمریکا برای ترویج حقوق بشر در چین از یک رویکرد چند وجهی استفاده کرده است. از یک سو، انتقاد رسمی از دولت

جمهوری خلق چین، مذاکرات رسمی دوجانبه، دیپلماسی عمومی و حمایت‌های قانونی کنگره، جلسات و بازدیدها و پژوهش و تحقیقات صورت گرفته و از سوی دیگر، دولت ایالات متحده برای حاکمیت قانون، توسعه جامعه مدنی، دولت مشارکتی، حقوق کارگری، حفظ فرهنگ تبت، دسترسی به اینترنت و سایر برنامه‌های مرتبط با آن در چین؛ بودجه فراهم و اختصاص می‌دهد (Lum & Fischer, 2008).

اما از طرف دیگر، رهبران چین با اعمال استانداردهای جهانی حقوق بشر از سوی آمریکا مخالفت کرده و این اقدامات را در راستای استراتژی مهار و با هدف جلوگیری از قدرت یابی فزاینده چین و براندازی نظام کمونیستی آن تفسیر می‌کنند. رهبران چین بر این باورند که شرایط فرهنگی و تاریخی هر ملتی بر این که چه نگرشی در خصوص حقوق بشر داشته باشند تأثیر عمیقی دارد و هم اکنون در چین جلوگیری از فقر و گرسنگی یک میلیارد و سیصد میلیون نفر جمعیت و دست یابی به رشد اقتصادی اولویت اول را دارد.

۴-۱- چالش توازن میان توسعه اقتصادی با پایداری زیست محیطی

یکی دیگر از چالش‌های داخلی چین، چالش توازن میان توسعه اقتصادی با پایداری زیست محیطی در این کشور است. به عبارتی دیگر، منظور آسیب‌های وارد شده به محیط زیست ناشی از رشد سریع اقتصادی در چین است که مقام اول را در تولید گازهای گلخانه‌ای در ۲۰۰۷ برای چین به ارمغان داشت. براساس آمارهای موجود، هفت شهر از آلوده‌ترین شهرهای جهان در چین واقع شده‌اند که علاوه بر عواقب بسیار منفی بر سطح زندگی افراد و سطح توسعه انسانی، سالانه موجبات مرگ ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار نفر در این کشور می‌شود. نکته دیگر این است که این آسیب‌ها فقط به داخل چین محدود نشده است و به کشورهای همسایه نیز نفوذ کرده است. مخالفت چین با محدود کردن گازهای گلخانه‌ای خود و تداوم رشد و توسعه صنعتی این کشور این وضعیت را تشدید خواهد کرد. گزارش جدید آکادمی علوم اجتماعی چین از آن حکایت دارد که شهرهای پکن، شانگهای و گوانجو معروف‌ترین کلان شهرهای چین برای زیستن و سکونت مناسب نیستند. مطابق معیارهای سازمان بهداشت جهانی، تراکم کوچک‌ترین آلاینده‌ها (که پی ام ۲٫۵ خوانده می‌شوند) نباید از ۲۵ میکروگرم در متر مکعب بیشتر باشد. در صورتی که این عدد به ۱۰۰ برسد، هوا ناسالم است، و اگر از ۳۰۰ به بالا بود، کودکان و افراد مسن نباید از خانه خارج شوند؛ این در حالی است که اخیراً در برخی از روزها، آمارهای رسمی میزان آلودگی را بیشتر از ۴۰۰ واحد اعلام می‌کنند.^(۴) ترافیک سنگین، مشکل تأمین مسکن، امنیت

چین؛ ابر قدرت شدن و چالش‌های آن

غذایی، آلودگی هوا، گرانی و بسیاری از مسایل دیگر چون بهداشت و امور پزشکی نیز باید به مشکلات زیست محیطی پکن و کلان شهرهای دیگر چین افزود. با وجود اینکه روند صنعتی شدن و رشد اقتصادی چین در دهه‌های گذشته ادامه داشته است؛ اما عواملی مثل جمعیت بسیار زیاد این کشور، شتاب فراوان رشد اقتصادی و توسعه صنایع پرمصرف و آلاینده زیست محیطی از قبیل صنایع فولاد، آهن، سیمان و شیشه، همچنین سیاست‌های غلط محیط زیستی گذشته، باعث حادثه شدن چالش تخریب محیط زیست و منابع این کشور شده است. روند فزاینده آلودگی آب و هوا، هدر رفتن منابع آب و منابع طبیعی، تشدید فرسایش خاک، تخریب جنگل‌ها و پوشش گیاهی طبیعی و گسترش مساحت زمین‌های بیابانی شده از جمله مسائل حاد زیست محیطی در این کشور است که در صورت ادامه این روند و بی توجهی مسئولان این کشور به این مشکلات، به مسأله ای حاد و غیر قابل جبران برای این کشور تبدیل شده و در روند قدرت گیری فزاینده این کشور با توجه به تأثیری که بر کند شدن رشد اقتصادی این کشور دارد، اختلال ایجاد کند.

۲- چالش‌های منطقه‌ای چین

حل و فصل مشکلات و معضلات برآمده از متن منطقه‌ای نامساعدی که چین در آن واقع شده است، در طول دوره بعد از جنگ جهانی دوم تا کنون به‌عنوان دل مشغولی عمده و بسیار حیاتی برای رهبران چین مطرح بوده است. ریشه چالش‌هایی که چین با آن‌ها مواجه است در مسائل مختلفی مثل منازعات ارضی با کشورهای مختلف همسایه، مسائل تاریخی، قومی و مذهبی، رقابت‌های درون منطقه‌ای و مداخلات و حضور قدرت‌های بزرگ خارج از منطقه دارد. قرارگیری تقریبی چین در محور تمامی معضلات ژئوپلیتیک منطقه به چند دلیل عمده است: نخستین عامل نقش تفوق جویانه و ایجاد ماهیت نظام خراجگزارانه چین است. دومین مؤلفه در برجستگی موقعیت چین در سطح منطقه به نظام سیاسی این کشور اشاره دارد. با وجود اینکه کشورهای هم‌چون کره شمالی و ویتنام نیز نظام سیاسی کمونیستی را در خود حاکم می‌بینند، اما قدرت چند وجهی چین در حوزه‌های موضوعی گوناگون باعث شده تا این ذهنیت غلبه یابد که قرارگیری این منابع قدرت در اختیار رژیمی که اولاً اقتدرگراست و ثانیاً از نوع و ماهیت سایر نظام‌های سیاسی در سطح منطقه متفاوت است، در نهایت می‌تواند موجب اقدامات غیرمنتظره و غیرعقلانی باشد. سومین عامل، وسعت جغرافیایی و حائل بودن حوزه سرزمینی چین میان

چندین زیر سیستم در منطقه شرق آسیا است. این کشور با مسافتی نزدیک به ده میلیون کیلومتر مربع به گونه ای واقع شده که می تواند هم زمان تحولات حوزه های ژئوپولیتیکی جنوب شرق، شمال شرق آسیا و زیر سیستم هند و چین را رصد کند (سازمند، ۱۳۹۱: ۱۶۳-۱۶۴). از این رو چالش اصلی برای منطقه، دستیابی به امنیت منطقه ای شامل تدابیری برای تقویت اعتماد و امنیت، حل اختلافات مرزی و دست یابی به همگرایی بیشتر میان کشورهای منطقه است. مهم ترین چالش های منطقه ای چین شامل بحران و مسأله تایوان، بحران شبه جزیره کره، اختلافات ارضی و مرزی با کشورهای ژاپن، فیلیپین و ویتنام، حضور و مداخله گسترده آمریکا و دیگر قدرت ها در محدوده نفوذ چین و تنش های ایجاد شده در راستای آن است.

۱-۲- بحران تایوان

بعد از انقلاب کمونیستی در سال ۱۹۴۹، دارودسته ی چیان کای شک به تایوان رفتند و در آن جا چین ملی را بنیانگذاری کردند. اما سیاستمداران جمهوری خلق چین همواره این جزیره را جزو لاینفک سرزمین اصلی چین دانسته اند و بسته به موقعیت ها و شرایط گوناگون در وحدت مجدد آن به شیوه های مختلف اهتمام ورزیده اند (سازمند، ۱۳۹۰: ۲۶۲). پیوستن تایوان به چین باعث خواهد شد که فقدان تکنولوژی مدرن و همچنین فقدان ارتباطات تجاری چین در جهان بر طرف شود (آقایی، ۱۳۸۴: ۵۸). بحران تایوان بعد از گذشت بیش از نیم قرن از تاریخ آن هنوز هم به عنوان یکی از پر مناقشه ترین موضوعات روابط بین الملل کماکان لاینحل باقی مانده است. اگرچه حساسیت چینی ها نسبت به سرنوشت تایوان پس از انقلاب کمونیستی ۱۹۴۹ و فرار ملی گرایان به این جزیره برانگیخته شد، اما گره خوردن آن به وجهه بین المللی چین و تبدیل شدن این جریان به وجهه غیر قابل مصالحه منافع ملی این کشور زمانی عینیت یافت که اولاً آمریکا به حمایت همه جانبه از این جزیره و حکومت حاکم بر آن پرداخته و ثانیاً چینی ها در سالهای ۱۹۹۷ و ۱۹۹۹ موفق به بازگرداندن هنگ کنگ و ماکائو به سرزمین اصلی شدند (همان، ۱۶۴). چینی ها به شدت مخالف موجودیت مستقل تایوان هستند و آن را به عنوان یک استان یاغی در نظر گرفته اند. چین خواهان بازگرداندن تایوان به سرزمین اصلی است و سیاست «یک کشور- دو سیستم» را مطرح کرده است. بر این اساس، تایوان بجز در سیاست خارجی و امنیت ملی در بقیه امور از استقلال کامل برخوردار خواهد بود. اما تایوانی ها و رهبران آن ها حاضر به الحاق سرزمین خود به چین نبوده و همواره خواستار جدایی و استقلال از این کشور بوده اند، به گونه ای که در سال ۱۹۹۹ لی تنگ هو رئیس جمهور این کشور روابط

چین؛ ابر قدرت شدن و چالش‌های آن

دو کشور را با عنوان «روابط ویژه دولت-دولت» یاد کرد. مسأله اساسی در این خصوص نقش ایالات متحده آمریکا در روند بحران تایوان است، که تا کنون با در پیش گرفتن سیاست‌های دو گانه در خصوص روند استقلال تایوان یا الحاق آن به چین، از این موضوع به عنوان فاکتور مهمی در موازنه سازی خود علیه قدرت چین استفاده کرده است.

۲-۲- بحران شبه جزیره کره

سابقه بحران شبه جزیره کره به دوران جنگ سرد و رقابت آمریکا و شوروی برمی‌گردد. در سال ۱۹۴۸ پس از تقسیم کره به دو بخش شمالی و جنوبی در مدار ۳۸ درجه، حکومت کمونیستی کیم ایل سونگ در کره شمالی به قدرت رسید که مورد حمایت چین و شوروی قرار گرفت. متعاقباً آمریکا نیز با هدف مبارزه با کمونیست، از کره جنوبی پشتیبانی می‌کرد. در ۱۹۵۰ حکومت کمونیستی کره شمالی به رهبری کیم ایل سونگ در راستای تحقق وحدت دو کره به کره جنوبی حمله کرد که در نهایت با مداخله نیروهای آمریکا و سازمان ملل، نیروهای کره شمالی مجبور به عقب نشینی شدند. از آن زمان بحران و اختلافات بین دو کره همواره تداوم داشته است و تاکنون سه بار دو کشور تا مرز عملیات جنگی پیش رفته اند که آخرین آن‌ها در مارس ۲۰۱۰ بود. در این درگیری ۴۶ ملوان در جریان غرق شدن ناوچه «چونان» متعلق به کره جنوبی کشته شدند و نتایج نشان داد که این ناوچه در اثر اصابت اژدر کره شمالی غرق شده است. پس از آنکه در سال ۱۹۵۸ آمریکا با استقرار کلاهک‌های اتمی در کره جنوبی در پی حمایت همه جانبه از کره جنوبی برآمد، شوروی هم از کره شمالی جهت دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای حمایت کرد. پس از خروج کره شمالی از معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای در سال ۲۰۰۳ و با انجام اولین آزمایش هسته‌ای کره شمالی در سال ۲۰۰۶، این کشور کمونیستی رسماً به جمع قدرت‌های هسته‌ای جهان پیوست. از آن زمان آمریکا، چین، ژاپن، روسیه، کره جنوبی و کره شمالی، در قالب مذاکرات شش جانبه تلاش کرده اند تا بحران شبه جزیره کره را حل و فصل و کنترل کنند. موضع‌گیری چین در مورد کره شمالی با آمیزه‌ای از همکاری و تعارض با قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه همراه بوده است. از یک سو، هسته‌ای شدن کره شمالی علاوه بر آنکه ثبات منطقه‌ای - که از دید چینی‌ها برای رشد و ظهور اقتصادی آنها لازم و حیاتی است - را تهدید می‌کند، می‌تواند در آینده زمینه‌های شکل‌گیری رقابتی نوین را در سطح منطقه‌ای برای پکن فراهم آورد. افزون بر آن، گسترش بیم از هسته‌ای شدن کره شمالی در میان کشورهای منطقه، آن‌ها را یا به سمت کسب توانایی هسته‌ای و در نتیجه

تعمیق مسابقه تسلیحاتی در منطقه تشویق خواهد کرد، یا آنکه لزوم تأمین امنیت و بقا، آن‌ها را ناگزیر از ائتلاف و اتحاد با قدرت‌های منطقه‌ای و در نتیجه حضور آن‌ها در منطقه شرق آسیا می‌کند که از هر دو جهت نمی‌تواند با اهداف و منافع ملی چین سازگار باشد. روی دیگر سکه برای چین به تصمیم این کشور در حمایت از کره شمالی بر می‌گردد. در سپهر سیاست‌گذاری مقامات پکن، حمایت از کره شمالی می‌تواند با چند محور مثبت همراه باشد؛ اولین مورد اشاره آن‌ها به معادله «کره شمالی در ازای تایوان» است. از دید مقامات پکن اصرار و تأکید ویژه آمریکا بر حمایت از تایوان و فروش تسلیحات به این جزیره می‌تواند با حمایت چین از اقدامات پیونگ یانگ تعدیل شود و ابزاری در اختیار آن‌ها در مذاکره با واشنگتن قرار دهد. دومین محور جلب نظر پکن در حمایت از اقدامات کره شمالی به ماهیت نظام سیاسی حاکم بر پیونگ یانگ باز می‌گردد. تضعیف و شکست حکومت کره شمالی با ماهیت کمونیستی به مثابه فرو ریختن دژی دیگر از نظام‌های چپ‌گرا به هیچ وجه از حیث ترویج مدل‌های توسعه‌ای چین نمی‌تواند برای پکن مناسب باشد (همان: ۱۷۰-۱۶۹).

۳-۲- اختلافات ارضی با ژاپن و دیگر کشورهای همسایه

همان‌گونه که پیشتر هم اشاره شد، یکی از مهم‌ترین معضلات کشور چین در سطح منطقه‌ای، اختلافات ارضی و مرزی با کشورهای همسایه خود است. چین با ۱۵ دولت مختلف هم مرز است که با تعدادی از آن‌ها هنوز هم درگیر است. چین در سال ۱۹۶۲ با هند، در ۱۹۶۹ با شوروی و در سال ۱۹۷۹ با ویتنام جنگ سرزمینی داشت که همه این مرزها هنوز هم مورد مناقشه اند. همچنین چین مدعی حاکمیت بر تایوان، جزایر سنکاکو و دیائویو و مجموعه جزایر مختلف در دریای جنوبی چین می‌باشد که اکنون بر بسیاری از آن‌ها کنترل ندارد. علاوه بر این چین، ژاپن و ایالات متحده را همچون دشمنان بالقوه خود در نظر می‌گیرد. رهبران چین نگران آن هستند که روزی ژاپن دوباره روحیه نظامی پیدا کند، همان‌طور که قبل از ۱۹۴۵ داشت. بسیاری از تحلیل‌گران سیاست خارجی و دفاعی چین معتقدند که اتحاد آمریکا با کشورهای آسیایی مخصوصاً ژاپن اگر نه یک تهدید، لاقلاً چالشی جدی و بلند مدت در برابر امنیت ملی، اتحاد ملی و فرآیند مدرنیزه کردن چین می‌باشد (مرشایمر: ۱۳۸۸: ۳۹۸). یکی از مهم‌ترین اختلافات ارضی و مرزی چین، موضوع اختلاف بر سر جزایر سنکاکو یا دیائویو واقع در دریای شرقی چین است. در اواسط سال ۲۰۱۲م. ژاپن سه جزیره از پنج جزیره مورد اختلاف با چین در دریای شرقی چین را که به مالکان خصوصی ژاپنی تعلق داشت، را خریداری کرد و به این

چین؛ ابر قدرت شدن و چالش‌های آن

ترتیب در مناسبات این دو کشور که سومین و دومین قدرت اقتصادی جهان به شمار می‌روند، مناقشه‌ای جدی شکل گرفت که هرچند دارای سابقه تاریخی بیش از یک قرن است؛ اما با این حال از اواسط سال ۲۰۱۲ تا به حال به صورت نگران کننده ای تشدید شده است. این جزایر در دریای شرقی چین واقع شده اند و مساحتشان حدوداً ۷ کیلومتر مربع است؛ سنکاکو نامی است که ژاپنی‌ها به این جزایر داده‌اند، اما چینی‌ها آن را دیائویو می‌نامند. جزایر یاد شده در فاصله حدوداً ۲۰۰ مایلی دریایی از سواحل چین و ژاپن واقع شده‌اند. تایوان هم که ۱۰۰ مایل با این جزایر فاصله دارد، مدعی مالکیت آنهاست. چینی‌ها برای اثبات مالکیت خود بر این جزایر به نقشه‌های دریایی قرن ۱۵م استناد می‌کنند. این در حالی است که در پایان جنگ بین چین و ژاپن در سال ۱۸۹۵ طبق قرارداد شیمونوزکی، چینی‌ها مجبور به انصراف از مالکیت خود بر این جزایر شدند. سال ۱۹۴۵ با تسلیم ژاپن در پایان جنگ جهانی دوم تایوان به چین مسترد شد، ولی جزایر پنچگانه در تملک آمریکا باقی ماند و نهایتاً در سال ۱۹۷۱ دوباره به ژاپن برگردانده شد. همین اقدام را چین از جمله دلایل مسؤولیت آمریکا در بروز بحران کنونی می‌داند. این جزایر به دلایل عمده‌ای برای هر دو طرف دارای اهمیت زیاد است؛ از جمله ذخایر شیلاتی آب‌های اطراف آن، منابع قابل اعتنایی از نفت و گاز و همچنین اهمیت ژئواستراتژیک و نظامی این جزایر. با در نظر گرفتن این موضوع که هر دو کشور چین و ژاپن در آسیای جنوب شرقی جزو قدرت‌های برتر منطقه‌ای هستند، به صراحت می‌توان گفت که روابط این دو کشور تحت تأثیر رقابت برای برتری منطقه‌ای خواهد بود. علاوه بر این، عوامل دیگری مثل مسائل تاریخی، اختلافات ارضی، بحران تایوان و روابط ژاپن با آمریکا بر روابط طرفین و کم و کیف آن تأثیرات بسیاری داشته و خواهد داشت. از مسائل تاریخی می‌توان به تهاجم نظامی ژاپن به چین در ۱۸۹۵ اشاره کرد. خشونت ژاپنی‌ها در دوران اشغال چین توسط این کشور، تجربه تاریخی را به عنوان عاملی در سردی روابط دو جانبه مطرح ساخته است. همچنین، نگاه متفاوت رهبران دو کشور به معبد «یاساکانی» نیز از موارد تاریخی اختلاف را بین طرفین است، از نظر چینی‌ها این معبد محل خاکسپاری جنایتکاران جنگی است و از نظر ژاپنی‌ها نمادی از وطن پرستی و ادای احترام به قهرمانان ملی «شهیدان شووا» است. از نظر چین، بازدید از این معبد توسط نخست وزیر ژاپن موضوع ساده ای نیست و می‌تواند به احیای ملی گرایی افراطی و نظامی‌گری ژاپنی منجر شود. مسأله دیگر در روابط چین و ژاپن؛ مسأله تایوان است. اگرچه ژاپن بر اساس بیانیه‌های امضا شده میان دو کشور در ۱۹۷۹ متعهد شده که به اصل چین واحد پایبند باشد،

اما در عمل در خصوص مسأله تایوان از سیاست‌های آمریکا پیروی کرده است (پذیرایی و استقبال از سیاستمداران تایوانی از جمله لی تنگ هویی). در خصوص روابط چین و ژاپن، توافق یا عدم توافق بر سر جزایر دیائویو در دریای شرقی چین به یک موضوع مورد مناقشه بین دو طرف تبدیل شده است که طبیعتاً بر سایر حوزه‌های روابط طرفین هم سایه افکنده است. به علاوه، موضع ژاپن در خصوص این جزایر مورد حمایت آمریکا هم هست و به نوعی آمریکا سعی دارد تا از اختلافات چین و ژاپن به عنوان فاکتور مهمی در موازنه سازی خود علیه چین استفاده نماید. چین با برخورداری از ۱۰ هزار مایل مرز و همسایگی با ۱۵ کشور مختلف از جمله معدود کشورهایی است که طولانی ترین مرز را با همسایگان متعدد و متنوع دارد و مشکلات ارضی و مرزی آن با همسایگان نیز کم نیست. یکی از آن‌ها اختلاف بر سر جزایر اسپراتلی^۹ و پاراسل^{۱۰} با مالزی، فیلیپین، تایوان، برونئی و ویتنام است که به دلیل اغراق در منابع انرژی آن خاورمیانه دوم نیز لقب گرفته است. در شرق اختلاف در مرزهای خشکی با کره شمالی و جنوبی و اختلاف با ژاپن بر سر جزایر دیائویو یا سنکاکو است که به دلیل منابع انرژی آن به موضوع حساسی نیز تبدیل شده است. در غرب، برخی اختلافات مرزی با هند که در گذشته به برخوردنظامی نیز منتهی شده، هنوز حل نشده باقی مانده است. این اختلافات ارضی و مرزی با مسائل داخلی چین نیز پیوند خورده و حل و فصل مسائل را مشکل تر ساخته است. برای مثال حمایت ژاپن از تایوان و یا رابطه ناراضیان تبتی با هند و یا پیوند مسائل سین کیانگ با حرکت‌های اسلامی در آسیای مرکزی و افغانستان از جمله مسائلی است که چالش‌های مرزی را به دلیل ترکیبات قومی در مرزها پیچیده تر می‌سازد (سنبلی، ۱۳۸۶: ۹۱۹).

با در نظر گرفتن این موضوع که هر دو کشور چین و ژاپن در آسیای جنوب شرقی جزو قدرتهای برتر منطقه‌ای هستند، به صراحت می‌توان گفت که روابط این دو کشور تحت تأثیر رقابت برای برتری منطقه‌ای خواهد بود. علاوه بر این، عوامل دیگری مثل مسائل تاریخی، اختلافات ارضی، بحران تایوان و روابط ژاپن با آمریکا بر روابط طرفین و کم و کیف آن تأثیرات بسیاری داشته و خواهد داشت. از مسائل تاریخی می‌توان به تهاجم نظامی ژاپن به چین در ۱۸۹۵ اشاره کرد. خشونت ژاپنی‌ها در دوران اشغال چین توسط این کشور، تجربه تاریخی را به عنوان عاملی در سردی روابط دو جانبه مطرح ساخته است. همچنین نگاه متفاوت رهبران دو

9. Spratly

10. Parcel

چین؛ ابر قدرت شدن و چالش‌های آن

کشور به معبد «یاساکانی» نیز از موارد تاریخی اختلاف را بین طرفین است، از نظر چینی‌ها این معبد محل خاکسپاری جنایتکاران جنگی است و از نظر ژاپنی‌ها نمادی از وطن پرستی و ادای احترام به قهرمانان ملی «شهیدان شووا» است. از نظر چین، بازدید از این معبد توسط نخست وزیر ژاپن موضوع ساده ای نیست و می‌تواند به احیای ملی‌گرایی افراطی و نظامی‌گری ژاپنی منجر شود. مسأله دیگر در روابط چین و ژاپن مسأله تایوان است، اگرچه ژاپن بر اساس بیانیه‌های امضا شده میان دو کشور در ۱۹۷۹، متعهد شده که به اصل چین واحد پایبند باشد، اما در عمل در خصوص مسأله تایوان از سیاست‌های آمریکا پیروی کرده است (پذیرایی و استقبال از سیاستمداران تایوانی از جمله لی تنگ هویی). در خصوص روابط چین و ژاپن، توافق یا عدم توافق بر سر جزایر دیائویو در دریای شرقی چین به یک موضوع مورد مناقشه بین دو طرف تبدیل شده است که طبیعتاً بر سایر حوزه‌های روابط طرفین هم سایه افکنده است. به علاوه موضع ژاپن در خصوص این جزایر مورد حمایت آمریکا هم هست و به نوعی آمریکا سعی دارد تا از اختلافات چین و ژاپن به عنوان فاکتور مهمی در موازنه سازی خود علیه چین استفاده نماید.

۴-۲- حضور و مداخله ایالات متحده آمریکا در منطقه آسیای جنوب شرقی

با توجه به افزایش قدرت چین در دهه‌های گذشته در ابعاد مختلف اقتصادی و نظامی و تغییر در جایگاه منطقه‌ای و جهانی آن، عده‌ای از تحلیل‌گران بر این باورند که چین در آینده ای نزدیک به یکی از قطب‌های قدرت بزرگ دنیا تبدیل می‌شود که نهایتاً توانایی به چالش کشیدن و هم‌آوردی با تنها ابرقدرت جهان یعنی آمریکا را خواهد داشت. این مسأله باعث شکل‌گیری واکنش‌ها، تحلیل‌ها و سیاست‌های بسیار زیاد و بعضاً متفاوتی در قبال چین از سوی کشورهای دیگر به ویژه آمریکا و قدرت‌های دیگر منطقه جنوب و جنوب شرقی آسیا شده است. از آنجا که اگر قدرت یک کشور افزایش یابد، قطبیت موجود در نظام بین‌الملل و همچنین معادلات قدرت در سطح یک منطقه نیز تغییر خواهد کرد. افزایش قدرت چین، قطعاً واکنش سایر قدرت‌های منطقه و تنها ابرقدرت فعلی نظام بین‌الملل یعنی آمریکا را در پی خواهد داشت. به عبارتی، این کشورها هر یک تلاش داشته‌اند تا در چارچوب مجموعه اقداماتی به قدرت‌گیری چین پاسخ دهند. یکی از واکنش‌های آمریکا و کشورهای چین ژاپن و هند در قبال قدرت‌گیری فزاینده چین، تلاش برای موازنه سازی در برابر آن در قالب اتحادها و ائتلاف‌های دوجانبه و چندجانبه بوده است. با توجه به اینکه آمریکا تنها ابرقدرت نظام بین

الملل هست و به علاوه بر این امر واقف است که هرگونه تلاش برای کسب قدرت جهانی و منطقه‌ای، چالشی در برابر هژمونی و قدرت برتر این کشور هست، از این جهت تلاش کرده است تا در قالب مجموعه‌ای از اقدامات و سیاست‌ها، در برابر چین و قدرت فزاینده نظامی و اقتصادی آن موازنه‌سازی کرده و به آن واکنش نشان دهد. اقدامات آمریکا طیف وسیعی از اقدامات از حضور و مداخله گسترده در مناطق مختلف قاره آسیا گرفته تا نزدیکی و همکاری گسترده در زمینه‌های تجارت خارجی، امور نظامی و دامنیتی با کشورهای ژاپن و هند با توجه به اختلافات ارضی و مرزی این کشورها با چین و هراس آن‌ها از قدرت فزاینده چین، و برگزاری مانورهای مختلف نظامی و گسیل نیرو به مناطق قاره آسیا را در بر می‌گیرد. آمریکا، در راستای موازنه‌سازی خود در حال افزایش حضور نیروهای خود در حوزه آسیای شرقی و در کشورهایی چون فیلیپین، ژاپن، استرالیا، کره جنوبی، سنگاپور است. همچنین، آمریکا در حال تقویت پیمان‌های منطقه‌ای خود با ژاپن و دیگر کشورهاست تا از این طریق چین را تحت فشار قرار داده و موضع این کشور را در خصوص مسائل منطقه‌ای تضعیف کند.

نتیجه‌گیری

در طول چند دهه گذشته کشور چین در ابعاد مختلف اقتصادی، نظامی و فرهنگی قدرت فزاینده‌ای به دست آورده است که در این راستا تحلیل‌های مربوط به قدرت چین و ابعاد مختلف آن از موضوعات جالب توجه محافل علمی روابط بین‌الملل بوده است. در این مقاله، تلاش شد تا دورنمایی کلی از موانع و چالش‌های پیش روی چین برای تبدیل شدن به یک قدرت هژمون جهانی تحلیل شود. لذا، اشاره‌ای به موانع و مشکلات داخلی چین مثل فقر گسترده، حاکمیت بسته سیاسی و نقض حقوق بشر، آلودگی محیط زیست ناشی از رشد اقتصادی داشتیم. در بحث موانع و چالش‌های منطقه‌ای نیز به مسأله حل نشده تایوان و منازعات پیرامون آن که چینی‌ها آن را خط قرمز سیاست خارجی خود می‌دانند، اشاره شد. همچنین، اختلافات عمده مرزی و ارضی با کشورهای همسایه و قدرت دیگر منطقه یعنی ژاپن که طبیعتاً از توان و قدرت مانور چین در منطقه خواهد کاست و در نهایت بحث حضور آمریکا و اقدام به موازنه‌سازی این کشور در مقابل قدرت چین که برگرفته از تئوری رئالیستی روابط بین‌الملل است، بحث شد. مجموعه این عوامل، چالش‌هایی است که چین هم اکنون در سطوح مختلف داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی با آن مواجه است و توانایی چین در واکنش مناسب و منطقی با این چالش‌ها بر

چین؛ ابر قدرت شدن و چالش‌های آن

آینده این کشور و همچنین بر توزیع قدرت در روابط بین کشورها تأثیر می‌گذارد. درست است که چین دارای اقتصاد بسیار قوی، جمعیت زیاد، سرزمین وسیع، سلاح هسته‌ای، حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل به عنوان شاخص‌های برای قدرت بزرگ بودن است؛ اما از طرفی متن داخلی و منطقه‌ای نامساعد نیز مانع از تحقق ابرقدرتی چین بوده است. با اینکه اقتصاد چین با سرعت بسیار رشد کرده است، توانایی‌های نظامی این کشور در مقایسه با ایالات متحده چشمگیر نیست. از لحاظ نظامی، ایالات متحده تا میانه قرن تنها ابرقدرت جهانی دارای گستره استراتژیک واقعاً بین‌المللی خواهد بود. همچنین آمریکا از لحاظ اقتصادی هنوز نیز قدرت اول دنیاست. این کشور بعد از جنگ جهانی دوم اقدام به نهادسازی و گسترش فرهنگ دموکراسی و آزادی به اکثر نقاط دنیا کرده است. در اکثر مناطق دنیا حضور داشته و دارای پایگاه‌های نظامی در کشورهای مختلف در راستای تامین منافع ملی خود است. همچنین در بیشتر تصمیمات سازمان ملل و نهادهای دیگر همچون سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول نقش اساسی ایفا می‌کند. در بیشتر بحران‌ها و مسائل سیاسی بین‌المللی نقش پررنگ و بارزی دارد و در مجموع با چالش‌هایی که چین دارد مواجه نیست و این ویژگی‌ها هم چنان بر توان مانور این کشور تأثیرات مثبتی خواهد گذاشت. با این حال، توانایی‌های چین، در محدوده آسیای شرقی یا منطقه بزرگ‌تر اقیانوس هند و آرام، رو به رشد است. منطقه‌ای که نزدیک به ۶۵ درصد از منابع جدید و مواد معدنی جهان در این منطقه و ۶۱ درصد از رشد تولید ناخالص داخلی و ۴۷ درصد از تجارت بین‌المللی متعلق به آن است (خبرگزاری ایرنا، ۲۴ آبان ۱۳۹۱). توانایی‌های استراتژیک چین، ساختار نیروهای نظامی آن و دکترین نظامی در حال شکل‌گیری آن، همه در جهت رسیدن به «منافع محوری» چین است؛ منافعی که در دراز مدت اتحاد سیاسی دوباره با تایوان و حفاظت از ادعاهای ارضی و دریایی این کشور در دریای شرقی چین و دریای جنوبی چین نیز به دنبال دارد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- کلیه آمارهای مربوط به رشد اقتصادی چین برگرفته از سایت ذیل است:
- <http://www.irna.ir/office.aspx?page=1&zid=119>
- ۲- کلیه آمارهای مربوط به هزینه‌های نظامی چین برگرفته از سایت ذیل است:
- <http://www.irna.ir/office.aspx?page=1&zid=119>

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال هفتم، شماره ۲۵، پاییز ۱۳۹۳

۳- کلیه آمارهای مربوط به وجود فقر گسترده در چین برگرفته از سایت ذیل است:

History of the Human Development Report, In:

- http://hdr.undp.org/en/media/HDR_2010EN_Complete.pdf

- برنامه عمران ملل متحد. بازبینی شده در ۲۶ مارس ۲۰۰۹.

- Human Development Index Rankings 2010, United Nations Development Programme.

۴- کلیه آمارهای مربوط به وجود چالش توازن میان توسعه اقتصادی با پایداری زیست محیطی در چین برگرفته از سایت ذیل است:

<http://persian.cri.cn/chinaabc/index.html> -

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

آقایی، داوود (۱۳۸۴). نقش و جایگاه شورای امنیت در نظم نوین جهانی، چاپ دوم. تهران: انتشارات نسل نیکان.

بوزان، باری و ویور، الی (۱۳۸۸). مناطق و قدرت‌ها. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

بوزان، باری (۱۳۹۰). ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ، ترجمه عبدالحمید حیدری. تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

خبرگزاری ایرنا، ۲۴ آبان (۱۳۹۱). «ردیابی سفر 'اوباما' به میانمار در رادار رسانه ای چین»، قابل دسترس در: www.bandarabbas.irna.ir/fa/NewsPrint.aspx?ID=80414055

راست، بروس و استار، هاروی (۱۳۸۱). سیاست جهانی؛ محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب، ترجمه علی امیدی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

زکریا، فرید (۱۳۸۸). جهان پسا آمریکایی، ترجمه ی احمد عزیزی. تهران: انتشارات هرمز.

سازمند، بهاره (۱۳۹۰). سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ. تهران: موسسه ابرار معاصر.

سازمند، بهاره و ارغوانی پیرسلامی، فریبرز (۱۳۹۱). «چالش‌های ژئوپلتیک منطقه‌ای و دکترین ظهور مسالمت آمیز چین»، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره دوم.

سنبل، نبی (۱۳۸۶). «توسعه صلح آمیز: راهبرد چین در نظام بین‌الملل»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۱، شماره ۴، زمستان

شریعتی نیا، محسن (۱۳۹۰). «تحولات اخیر در روابط چین و آمریکا»، مجله مرکز تحقیقات استراتژیک، اردیبهشت.

شریعتی نیا، محسن (۱۳۸۶). روابط چین و قدرت‌های بزرگ. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

چین؛ ابر قدرت شدن و چالش‌های آن

- فرزین نیا، زیبا (۱۳۸۹). «جابجایی قدرت جهانی؛ مشخصه‌ها و سناریوها»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۴، شماره ۲.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۸). **اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل**، چاپ ششم. تهران: انتشارات سمت.
- قهرمانی، محمد جواد، (۱۳۹۱). «قدرت چین و موازنه سازی منطقه‌ای»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، گروه روابط بین‌الملل.
- مظاهری، محمد مهدی (۱۳۸۸). «تبیین رقابت‌های چین و ایالات متحده آمریکا در چارچوب نظریه چرخه قدرت»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، تابستان.
- مرشایمر، جان، (۱۳۸۸). **تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ**، ترجمه غلامعلی چگنی زاده. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

ب) منابع انگلیسی

- CIA World Fact book, (2013). "China Age Structure", [in:http://www.indexmundi.com/china/age_structure.html](http://www.indexmundi.com/china/age_structure.html)
- Doller, David (2007). **Poverty, Inequality and Social Disparities during Chinas Economic Reform**, word bank country director, china, April.
- Harris, Stuart (2005). "China's Regional Policies: How Much Hegemony?", **Australian Journal of International Affairs**, 59:4, 481-492.
- He, K. (2009). "Dynamic Balancing: China's Balancing Strategies towards the United States 1949-2005", **Journal of Contemporary China**, 18:58, 113-136
- Hogo, James F. (2004). "A Global Power Shift in the Making: is the United States ready?", **Foreign Affairs**, 83(4).
- Hurrell, A. (2006). "Hegemony, Liberalism and Global Order: What Space for would – be Great Powers?", **International Affairs**, No.82.
- Lum, Tomas and Fischer, Hannah (2008). **Human Rights in China: Trends and Policy Implications**, Congressional Research Service.
- Lun Teng, Hsin (2009). **Human Rights in China**, Josef korbel school of International studies, University of Denve, fall.
- Mearsheimer, J. (2001). **The Tragedy of Great Power Politics**, New York, Norton.
- Mingst, Karen A. (1999). **Essentials of International Relations**, New York, Norton company.

